



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)﴾

وجه ارتباط این سوره با سوره «مؤمنون»

سوره مبارکه «حج» با دستور به نماز و زکات و اعتصام به حبل خدا پایان پذیرفت. بخش پایانی سوره مبارکه «حج» این بود ﴿فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ که البته فرق بین ولایت و نصرت در بحثهای قبل بیان شد. گرچه سوره مبارکه «حج» در مدینه نازل شد و سوره مبارکه «مؤمنون» در مکه و سوره «مؤمنون» قبل از سوره «حج» نازل شد لکن تنظیم سور قرآنی به این سبک، نشانه نظم خاصی است که بین این سور برقرار است. آنچه در پایان سوره مبارکه «حج» بیان شده که دستور به اقامه نماز و ایتای زکات است در آغاز سوره مبارکه «مؤمنون» مطرح شده که ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ

خَاشِعُونَ﴾

معنای «فلاح» و عوامل تحصیل آن

مطلب دیگر آن است که «فلاح» لغتاً یعنی شکافتن. به کشاورزان فلاّح می‌گویند برای اینکه زمین را شیار می‌کنند، می‌شکافند و زمینه شکافِ حبه و هسته را هم فراهم می‌کنند، اگر کسی بتواند موانع را بشکافد و به مقصد برسد چنین کسی فالح است، فلاح دارد. ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ به صورت فعل ماضی ذکر کرده با «قد» تحقیق یعنی کسانی که اهل ایمانند یقیناً به مقصد می‌رسند. اوصافی را برای مؤمنان ذکر کرده است که سبب فلاح آنهاست. صرف ایمان یعنی اعتقاد به معارف دین، به تنهایی کافی برای فلاح و سعادت نیست لازم است ولی کافی نیست، چون برای سعادت دو عامل لازم است یکی ایمان و دیگری عمل صالح ولی برای کفر و عذاب فقط يك عامل لازم است و آن عصیان است لذا در قرآن کریم هر جا سخن از بهشت است دو عامل ذکر می‌شود یکی ایمان و یکی عمل صالح، مگر آنجایی که قرینه همراهی کند که عمل صالح را در درون عنوان ایمان ذکر بکند و آن هم کم است غالباً سبب ورود به بهشت را ایمان و عمل صالح می‌دانند اما برای عذاب فقط يك عامل کافی است و آن معصیت است خواه آن معصیت‌کننده مؤمن باشد خواه کافر، البته فرق ایمان و کفر در مسئله خلود مشخص می‌شود.

بیان مراتب تأثیر ایمان براساس علم

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ بیانی را سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) ذیل این آیه ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ به عنوان تبیین ایمان ذکر می‌کنند می‌فرمایند صرف علم به باید و نباید کافی نیست که انسان علم داشته باشد چه چیزی حق است چه چیزی باطل است، چه چیزی صدق است چه چیزی کذب، چه چیزی خیر است چه چیزی شرّ، چه چیزی حسن است چه چیزی قبیح، صرف این علم کافی نیست بلکه علم به اینکه من باید این کار را کنم لازم است، پس يك وقت است آدم علم دارد که فلان شیء خوب است فلان شیء حق است فلان شیء خیر است فلان شیء

حَسَن است يك وقت گذشته از آن علمِ مطلق و عام، علم خاص هم دارد که این شیء بر من لازم است در سعادت من سهیم است من باید این کار را بکنم ایمان به این علمِ دوم برمی‌گردد^۱ با يك تلاش و کوششی سعی می‌فرمایند که این مطلب را تثبیت کنند. لکن در بحث‌های قبل داشتیم که سنخِ ایمان اصلاً از سنخ علم نیست سنخ ایمان، اراده، اخلاص، محبت، رضا، سَخَط، غضب، جذب، دفع، کراهت، عداوت و سرانجام همه اینها تولی و تبری اینها يك فهرست مفصلی است که متولی اینها عقلِ عملی است اما همه تصوّرات و اندیشه‌ها و تصدیق‌ها و تکذیب‌ها چه در علوم تجربی چه در نیمه تجربی، چه در تجریدی چه در تجریدی ناب یعنی چه در علوم که به اصطلاح می‌گویند علومِ طبیعی، چه در علوم ریاضی، چه در فلسفه و کلام، چه در عرفان نظری، همه این علم‌ها که به دانش برمی‌گردد متولی‌اش عقل نظری است ما باید مرز بین این دو را مشخص کنیم تا روشن شود که چطور با اینکه بعضی‌ها علم دارند که فلان شیء صد درصد نفع دارد ولی انجام نمی‌دهند فلان کار صد درصد ضرر دارد ولی انجام می‌دهند این آدم معتادی که کارتن خواب‌ها را می‌بیند این هیچ تردیدی ندارد که اعتیاد ضرر دارد اما دست‌بردار نیست یا آن کسی که عالم است و احکام شرع را می‌داند آیات را می‌داند روایات را می‌داند، اگر خودش مجتهد است فتوا دارد اگر نه که فتوای مرجعش را می‌داند عالماً عامداً گناه می‌کند این مشکلش چیست؟ شاید ده‌ها بار گفته شد که مرزها کاملاً از هم جداست هیچ یعنی هیچ! ارتباطی بین ایمان و علم نیست هیچ ارتباطی بین نیروی عمل و دانش نیست هیچ پیوندی بین انگیزه و اندیشه نیست بله، برای اولیای الهی علم همان و عمل همان يك عده همین که فهمیدند عمل می‌کنند يك عده با اینکه صد درصد علم دارند عمل نمی‌کنند. این مطلب

باعث شد که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) يك بحث خاصی تحت عنوان تأثیر ایمان ذیل همین آیه ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ مطرح بفرمایند که چطور گاهی انسان با اینکه می‌داند حکم شرعی چیست مع ذلك معصیت می‌کند.^۲

محدوده عملکرد مجاری ادراکی و تحریکی انسان

در بحث‌های قبل داشتیم که ما در محدوده حواسّ ظاهریان، مجاری ادراکی و تحریکی مان را که خوب ارزیابی کنیم این کمک می‌کند به فهمیدن فرق بین اندیشه و انگیزه و راز اینکه چرا بعضی عالم بی‌عمل‌اند. ما در دستگاه بیرونی مان يك سلسله مجاری ادراکی داریم چشم، گوش که اینها می‌فهمند چشم می‌بیند، گوش می‌شنود. يك سلسله مجاری تحریکی داریم دست، پا اینها چیز نمی‌فهمند ولی کار می‌کنند. لامسه غیر از دست است لامسه غیر از پاست نیروی لامسه در تمام جرم بدن مفروش است دست و پا سرد و گرم و مانند آن را درك می‌کنند اما حرکت برای نیروی لامسه نیست این پا باید بدود این کار است خب پس ما يك سلسله نیروهای داریم که متولیان ادراک‌اند يك سلسله نیروهای داریم که متولیان تحریک‌اند این اصل اول.

میزان بهره‌مندی افراد از مجاری ادراکی و تحریکی سالم و معیّب

اصل دوم آن است که افراد از نظر سلامت و معیّب بودن این نیروها چهار گروه‌اند: گروه اول کسانی‌اند که هم نیروهای ادراکی اینها سالم است هم نیروهای تحریکی اینها، اگر يك مار و عقربی هست اینها کاملاً می‌بینند و کاملاً هم فرار می‌کنند فرار کردن برای پاست دیدن برای چشم است اینها هم از نظر ادراک سالم‌اند هم از نظر تحریک. گروه دوم کسانی‌اند که ادراک اینها قوی است ولی تحریک اینها ضعیف است یعنی چشمشان سالم است مار را

می‌بینند، عقرب را می‌بینند، خطر را می‌بینند اما پایشان فلج است خب این چطور فرار بکند پایش بسته است حالا چه کسی بست مطلب دیگر است. این کسی که چشمش باز است و پای او بسته، این می‌فهمد هیچ تردیدی ندارد که این مار است و دارد می‌آید و مسموم می‌کند و می‌کشد اما نمی‌تواند فرار کند. گروه سوم کسانی‌اند که مجاری ادراکی اینها ضعیف است و مجاری تحریکی اینها قوی مثل نایناهایی که دست و پای آنها سالم است می‌توانند بدون مار را نمی‌بینند عقرب را نمی‌بینند، اتومبیلی که دارد می‌آید را نمی‌بینند اینها از نظر ادراک محروم‌اند و از نظر تحریک سالم‌اند. گروه چهارم کسانی‌اند که از هر دو جهت آسیب می‌بینند هم معلولان اعضا و جوارح ادراکی‌اند هم معلولان اعضا و جوارح تحریکی، هم ناینا و ناشنواست هم دست و پای او فلج است. اینها چهار گروه‌اند کاملاً بین نیروی ادراکی و نیروی تحریکی فرق است در درون ما هم این چنین است. ما یک سلسله دستگاه‌هایی داریم که متولیان اندیشه‌اند تصوّرات دقیق و غیر دقیق به عهده آنهاست، تصدیقات بین و مبین به عهده آنهاست، بررسی علوم تجربی، علوم نیمه تجربی ریاضی، علوم تجریدی فلسفه و کلام، علوم تجریدی ناب در عرفان نظری همه اینها را ممکن است تدریس کنند کتاب هم بنویسند اما همه اینها متولیان فهم‌اند متولیان دیدن‌اند و متولیان ادراک‌اند آنجا که جای اراده و تصمیم و عزم و اخلاص و محبت و تولی و تبرّی است یک نیروی دیگر است آن به نام عقل عملی است که «ما عبُد به الرحمن واکتسب به الجنان»^۳ از نظر درون هم انسان همین چهار گروه را دارد بعضیها خیلی خوب می‌فهمند و خیلی خوب تصمیم می‌گیرند اینها عالم عادل‌اند همین که فهمیدند عمل می‌کنند هیچ تردیدی ندارند چیزی که برای آنها ثابت شد بدون تردید عمل می‌کنند هم عقل نظری اینها که متولی اندیشه است سالم است هم عقل عملی اینها که مسئول اراده و تصمیم است سالم است که «عبُد به الرحمن واکتسب به الجنان» خیلیها

عقل عملی را به همان ادراکِ حکمتِ عملی معنا می‌کنند معروفِ بین حکما این است که مطالبِ نظری را عقلِ نظری ادراک می‌کند حکمتِ عملی را مثل اخلاق را، فقه را، تهذیب نفس را، سیاست و امثال ذلك را عقل عملی ادراک می‌کند. آن اصطلاح غیر مشهور، حق است حکمت را چه نظری و چه عملی آنجا که سخن از علم و دانش است همه را عقل نظری ادراک می‌کند آنجا که جای اراده و تصمیم و باور و پذیرش است عقلِ عملی به عهده می‌گیرد و آن حدیث نورانی «ما عُبدَ به الرَّحْمَنُ وَاکْتَسَبَ به الْجِنَانُ» مؤید این اصطلاح دوم است. خب،

نقش شیطان در عملکرد مجاری تحریکی انسان

گروه اول کسانی‌اند که هم نیروی ادراکی آنها قوی است خوب می‌فهمند هم نیروی تحریکی اینها سالم است خوب تصمیم می‌گیرند. گروه دوم کسانی‌اند که نیروی ادراکی اینها قوی است خوب می‌فهمند تدریس هم می‌کنند، تألیف هم می‌کنند، صاحب کُرسی هم هستند اما آنکه باید تصمیم بگیرد اراده کند این بسته است این در جبههٔ جهاد درونی در مَصادف با شیطان شکست خورد شیطان این را به گِرو گرفت بست، اگر کسی عالمِ بی‌عمل بود ما اگر به او اعتراض کردیم که مگر نمی‌دانی، این اعتراضِ ما بی‌جاست برای اینکه علم که مشکل را حل نمی‌کند آنکه مشکل را حل می‌کند نه ما می‌دانیم نه از او می‌پرسیم آنکه مشکل را حل می‌کند این است که بگوییم چرا در جنگ با شیطان شکست خوردی که او آن نیروی تصمیم‌گیرنده‌ات را به گِرو بگیرد و ببندد.

پرسش: پس چرا فرمود: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾

پاسخ: چون در ذیلش همان سوره مبارکه «زمر» فرمود: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آثَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۴ چنین آیه است اینکه نمی‌خواهد بگوید که عالم و غیر عالم فرق می‌کند، می‌خواهد بگوید عالم نماز شب‌خوان، این عالم نماز شب‌خوان با دیگری فرق می‌کند، کنارش نماز شب را ذکر کرده و گرنه شما می‌بینید عالم با غیر عالم در خیلی از موارد یکسان‌اند در گناه مشترک‌اند! بنابراین درس خواندن نیمی از سعادت است مشکل را درس حل نمی‌کند مشکل را چیز دیگر حل می‌کند. خب، اینکه دین گفته اینها باور نکردند که جنگی هست و آن جنگجو شیطان است و شیطان از هر آل خلیفه‌ای از هر آل سعودی پلیدتر است برای اینکه اینها می‌خواهند بکشند شیطان نمی‌خواهد بکشد شیطان می‌خواهد اسیر بگیرد شیطان اگر می‌کشت که آدم راحت بود او برده می‌خواهد می‌گوید تو باید باشی هر چه من می‌گویم عمل کنی اسیر می‌گیرد.

این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»^۵ همین است در آن سند قبالة ملكی که حضرت تنظیم فرمود فرمود این قبالة‌ای است که من تنظیم کردم قبالة، شاهد می‌خواهد شاهد این قبالة عقل است «إِذَا خَرَجَ مِنْ أُسْرِ الْهَوَى» اگر عقل، اسیر نباشد زیر این قبالة را امضا می‌کند و اگر عقل اسیر باشد این قبالة را فقط من نوشتم شاهد ندارم از من علی‌پرسی شاهدت چه کسی است می‌گویم شاهد ندارم، شاهد عقل است که آن عقل به بند کشیده شده «شَهِدَ عَلَى ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أُسْرِ الْهَوَى»^۶ اگر از اسارت هوس در بیاید.

۴. سوره زمر، آیه ۹.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۶. نهج البلاغه، نامه ۳.

قرآن کریم فرمود بعضیها به بند کشیده‌اند ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^۷ (يك)، ﴿كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾^۸

(دو)، این دو آیه گرچه در قیامت ظهور کامل دارد اما در دنیا برای خلیها شفاف، روشن است که يك عده در گرواند خب این کسی که همه چیز را می‌داند بعد معصیت می‌کند برای اینکه آن‌که باید تصمیم بگیرد که درس حوزه و دانشگاه نیست تصمیم‌گیرنده چیز دیگر است او در گرو است او را به گرو گرفتند خب اگر انسان بدهکار باشد باید گرو بدهد در مسائل مالی گاهی خانه را گرو می‌دهد گاهی زمین را گرو می‌دهد اما در مسائل دینی خود آدم را گرو می‌گیرند نه علم آدم را علم که «حجّة الله على الخلق» است آن را گرو نمی‌گیرند این تصمیم‌گیری را گرو می‌گیرند این عالماً عامداً دروغ می‌گویند عالماً عامداً نامحرم را نگاه می‌کند برای اینکه آن‌که باید تصمیم بگیرد بسته است مثل کسی که پایش را بستند خب بالأخره مار و عقرب می‌آید نیش می‌زند دیگر.

این بیان نورانی ائمه (علیهم السلام) که فرمودند: «النَّظَرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ ابْلِيسَ»^۹ تمثیل است و نه تعیین یعنی در بین همه گناهان نگاه به نامحرم تیر است گناهان دیگر تیر نیست؟! این به عنوان مثال و نمونه است این را که حضرت حصر نکرده، گناه تیر است اصولاً، منتها حالا این گناه را روشن‌تر ذکر فرمود «النَّظَرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ ابْلِيسَ» حالا یا سهم مسموم یا غیر مسموم. بنابراین در درون، گاهی هر دو سالم‌اند گاهی دستگاه علم سالم است و دستگاه تحريك و اراده آسیب‌دیده است.

۷. سورة مدثر، آیه ۳۸.

۸. سورة طور، آیه ۲۱.

۹. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸.

گروه سوم کسانی‌اند که دستگاه اراده آنها خیلی قوی است اما دستگاه اندیشه آنها ضعیف است اینها مقدّس‌های بی‌ادراک‌اند هر چه به اینها بگویی باور می‌کنند دستگاه عملی اینها خوب است اما نمی‌فهمند که [مثلاً] این سی‌دی ظهور، جعل و کذب و فریه است این را نمی‌فهمد اما اینکه باید دعا کنی باید منتظر باشی اینها را خوب عمل می‌کند. دستگاه عملی او دوندۀ خوبی است اما درکش ضعیف است. گروه چهارم کسانی‌اند که هر دو ضعیف است آن جاهل متَهْتَك است نه می‌فهمد نه عمل می‌کند.

الآن شما می‌بینید روایتی که مربوط به مقتل است اعظم و اساتین محدّثین مرحوم صدوق، مرحوم کلینی (رضوان الله علیهم) با سند معتبر جریان سیّدالشهداء یا جریان صدیقۀ کبرا (سلام الله علیهما) را نقل کردند خب آدم وقتی مطالعه می‌کند سند معتبر، گوینده معتبر، کتاب معتبر متأثر می‌شود یا ممکن است نمی‌از چشمش در موقع مطالعه بیاید اما وقتی يك مدّاح با آهنگ خوب این را می‌خواند آدم نمی‌تواند خودش را کنترل کند. علم که نمی‌گریاند آن آهنگ است که می‌گریاند آن آهنگ با اراده کار دارد با عقل عملی کار دارد آنکه با دانش کار ندارد خیلی ضعیف‌ترش را خوانده آنکه اساس کار بود که نزد ماست کلینی گفته، صدوق گفته، شاید ما ده برابر آنکه مدّاح محترم می‌خواند در مقتل دیدیم اما آنکه آدم را می‌لرزاند آن دستگاه آهنگ است آن اراده را او تحریک می‌کند آنکه علم نمی‌آورد او با اراده کار دارد. خنده هم همین طور است آن دستگاه اراده را يك سلسله امور هنری اداره می‌کند آن مسئله دانش نیست آن مسئله سند نیست آن مسئله رجال و درایه و متن نیست خب ما با این زنده‌ایم یعنی دستگاهی داریم که مستقیماً با اراده ما، تصمیم ما، شوق ما، عشق ما، جامع همه اینها تویی و تبری ما کار دارد آن اوایلش جذب و دفع است بعد شهوت و غضب است بعد اراده و کراهت است بعد عداوت و محبّت است بعد وقتی

خیلی لطیف و رقیق شد می شود توّلّی و تبریّ این توّلّی و تبریّ کارِ عقلِ عملی است باید مواظب باشیم که در مصاف با دشمن این آسیب نبیند. جهاد اوسط همین است شب و روز مواظب باشیم همین است آن بحث های تصدیق نیمی از کار است بله، طلب علم فریضه است^{۱۰} واجب است اما اخلاص چطور؟ اخلاص محصول حوزه و دانشگاه است یا اخلاص محصول نماز شب است؟ خب این اخلاص فراهم کردن، اراده فراهم کردن، جهاد نفس کردن این با علم نیست.

رابطه علم و اراده در انجام امور اعتقادی

پنجاه درصد به عهده حوزه و دانشگاه است که بفهمیم چه چیزی حق است چه چیزی باطل است قضیه را می گویند «عقد» «و تُسمّى القضية عقداً» چون بین موضوع و محمول گره خورده است که «الف»، «باء» است این می شود قضیه، قضیه را اصطلاحاً مستحضرید که می گویند عقد. پنجاه درصد دیگر مانده است و آن این است که عصاره این قضیه را به جانمان گره ببندیم که به آن می گویند عقیده این می شود عقلِ عملی این کار است درک نیست منتها کاری است مجرد. عصاره این علم را به جانمان گره ببندیم که بشویم معتقد وقتی معتقد شدیم عمل راه اندازی می شود این را می گویند مؤمن، ایمان کاملاً مرزش از علم جداست حتی از علم به باید، علم راهش اندیشه است ایمان راهش انگیزه است دو دستگاه کاملاً از هم جدا هستند و جدایی اینها هنگام بیماری یکی و سلامت دیگری مشخص می شود ولی برای اولیای الهی علم همان و ایمان همان! مثل اینکه انسانی که اعضا و جارحه او سالم است مار را دیده، دیدن همان و فرار همان! او دیگر معطل نیست، وقتی می بیند اتومبیل به سرعت

دارد می‌آید دیدن همان و فرار همان! او دیگر معطل نیست تأمل کند برای اینکه او فهمیده و باور کرده که از خطر باید حفظ شود.

بررسی طریق علمی درك مسائل دینی

پرسش:...

پاسخ: بله آنها نمی‌فهمند که مسائل دینی، علمی است. آنها يك چیز دیگر می‌خواهند بگویند، می‌گویند مسئله قیامت، مسئله خدا، اینها ایمانی است علمی نیست اینها نمی‌فهمند که علمی محض است اینها می‌گویند ترس از جهنم مثل ترس از سوسك است شما از سوسك می‌ترسی دیگری نمی‌ترسد اینها نمی‌فهمند که جهنم، برهانی است مثل دو دوتا چهارتا آنها خیال می‌کنند که خدا و قیامت و بهشت و جهنم از سنخ این است که شما از فلان پرنده خوشتان می‌آید ما نمی‌آید شما از سوسك می‌ترسید ما نمی‌ترسیم می‌گویند این علمی نیست هیچ کس نمی‌تواند ثابت کند که به چه دلیل من از سوسك می‌ترسم، می‌گویم اشتباه می‌کنید مسئله جهنم مسئله سوسك نیست مسئله سم است منتها تو نمی‌فهمی.

بیان نورانی حضرت امیر که این قسمت را در نهج البلاغه در ذیل داستان عقیل ذکر کرده خوب شفاف و روشن کرده فرمود آنچه زیر عبا آوردی به عنوان حلوا و در حقیقت رشوه است و صدقه و امثال ذلك نیست «أُمُحْتَبِطُ أَتَّ»^{۱۱} مگر مُحَبَّطی! اینکه تو به عنوان حلوا شیرین آوردی واقعیتش این است که اگر چیزی را مار بزرگ، بخورد (يك)، بالا بیاورد غی کند (دو)، غی کرده افعی را کسی خیر کند (سه)، هیچ عاقلی به آن دست نمی‌زند

(چهار). این بیان معصومی است که می‌گوید: «فَلَا تَأْتُوا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»^۱ یعنی باطنِ رشوه سمّ است این سه‌تا راه دارد یا نظیر اویس قرن باش بو کن می‌بینی بوی سمّ می‌دهد یا حرف معصوم را گوش بده یا دو روز صبر کن بین چه چیزی گیرت می‌آید سه‌تا راه دارد دیگر، اینکه قرآن کریم يك عده را فرمود: ﴿كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾^۲ یا ﴿كَمَثَلِ الْحِمَارِ﴾^۳ این تحقیق است و نه تحقیر، قرآن نمی‌خواهد کسی را تحقیر کند بر خلاف ادب حرف حرف بزند. بیان نورانی حضرت امیر این است که زیرمیزی، رومیزی سمّ است امپراطوری غرب و امثال غرب می‌گویند چیزی را که ما نبینیم باور نمی‌کنیم همان حرف اسرائیلیها را می‌زنند که ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۴ معرفت‌شناسی اینها در همین دوران کودکی خلاصه است یعنی حس و تجربه، اینها به نیمه‌تجربی نرسیدند چه برسد به تجریدی، چه رسد به تجریدی ناب! خب اینها خیال می‌کنند که ترس از جهنم مثل ترس از سوسک است.

افزایش درجات ایمان براساس محافظت بر نماز

﴿قَدْ أَفْلَحَ﴾ کسی که مؤمن است یعنی معارف دینی را فهمید (يك)، بعد از فهم به جان خود گره زد (دو)، حالا که گره می‌زند گاهی يك گره است گاهی دو گره است گاهی سه، چهار گره است گاهی شل است گاهی ضعیف است این ایمان، درجاتی دارد فرمود باید گره محکم باشد که کنارش اقامه نماز است، کنارش فعل زکات است، کنارش حفظ عفاف و عصمت است، کنارش پرهیز از خلاف‌هاست، کنارش حفظ امانت‌های فردی و جمعی است اینها را ذکر می‌کند باز دوباره جمع‌بندی می‌کند که نه تنها در نماز خشوع دارند مواظب نمازها هستند نه اهل نمازند

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۹.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۳. سوره جمعه، آیه ۵.

۴. سوره بقره، آیه ۵۵.

مواظب نماز جماعت‌اند مواظب نماز جمعه‌اند مواظب نماز شب‌اند مواظب نماز واجب‌اند مواظب نماز مستحب‌اند تنها يك نماز بخواند برود نیست، این اگر بخواند ارشش فردوس باشد فردوسی الارث باشد باید همه نمازهایش را حفظ کند دوتا را بخواند دوتا را نخواند، واجب را بخواند مستحب را نخواند اهل اینها نباشد این نیست ﴿هُم عَلَى صَلَواتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾.

بیان آثار و مصادیق خشوع در نماز از منظر قرآن

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ نماز، ستون دین است و اینها که در نماز خاشع‌اند در بسیاری از موارد چون با خدای خود سخن می‌گویند خدا هم با اینها حرف می‌زند این طور نیست که خدای سبحان فقط مستمع باشد گاهی هم با او سخن می‌گوید همانهایی هستند که در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه است که «تَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَكَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ»^۱ در درون اینها خدا با اینها مناجات می‌کند خشوع، همان انقیاد درونی است که با ترس همراه است يك وقت عزیزانه است يك وقت ذلیلانه، هر جا کلام خدا و اثر خدا ظهور کرد خشوع عزیزانه است فرمود: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾^۲ و مردان الهی هم عزیزانه خاشع‌اند ﴿الْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ﴾^۳ زنان خاشع، مردان خاشع اینها را ذکر می‌کند گاهی خشوع بر اساس قهر و ذلت است که در سوره مبارکه «طه» نمونه این گذشت؛ آیه ۱۰۸ سوره مبارکه «طه» این بود که ﴿يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾ اینها از ترس، مقهورانه و ذلیلانه آرام سخن می‌گویند چه اینکه در سوره مبارکه «شوری» هم آیه ۴۵ به

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

۲. سوره حشر، آیه ۲۱.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۵.

این صورت آمده است ﴿تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ﴾ کسی که خشوع

عزیزانه را رها کرد مبتلا به خشوع ذلیلانه می شود.

«و الحمد لله رب العالمين»